

## تأثیر خشونت سیاسی و ترور بر تغییرات سیاسی در دوره پهلوی

علی فلاحی سیف الدین<sup>۱</sup>، علی فلاح نژاد<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۱۳

### چکیده:

تحولات تاریخی از مجرای رویدادهای مسالمت‌آمیز و خشونت‌باری چون رفورم، انقلاب، جنبش‌های اجتماعی، کودتا و شورش شکل می‌گیرد. ترور از شیوه‌های تغییر خشونت‌باری است که بسته به میزان استحکام و ثبات ساختارهای سیاسی، تأثیرات متفاوتی بر روند تحولات بر جای می‌گذارد. خشونت سیاسی و ترور هم علت و هم معلول انسداد یا فقدان ساختارهای سیاسی پذیرفته شده و نهادینه شده در درون جوامع است. در نبود مکانیسم‌هایی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات در درون جوامع، اختلافات به کشمکش منجر می‌شود و از خارج از چارچوب‌های مورد اجماع همه گروه‌های سیاسی و به شیوه‌های خشونت‌آمیز حل و فصل می‌شود. خشونت سیاسی و ترور در ایران به رغم سابقه دیرینه‌اش، از زمان مشروطه متأثر از تحولات تاریخی داخلی و خارجی، اشکال جدیدی به خود گرفت و به یکی از متداول‌ترین شیوه‌های کنش‌گری سیاسی و تحقق بخشی به آمل و آرمان‌های شخصیت‌ها و گروه‌های رانده شده یا خارج از بلوک قدرت تبدیل شد. ریشه‌های فکری ایدئولوژی‌های مستعد خشونت، مثل تفسیرهای ناصواب از اسلام و باور به کارآمدی شیوه مبارزات مسلحانه، در کنار انسداد سیاسی و ساختاری در دولت برای مشارکت و کنش‌گری مسالمت‌آمیز در تاریخ معاصر ایران، خشونت و ترور را به ابزاری علی‌الظاهر موثر برای پیشبرد اهداف سیاسی جریان‌ها و گروه‌های مزبور تبدیل کرده است. دغدغه اصلی این پژوهش را بررسی میزان تأثیرگذاری به کارگیری خشونت به عنوان شیوه‌ای از کنش سیاسی، بر روند تحولات تاریخی ایران در دوره پهلوی دوم تشکیل می‌دهد. بنابراین در نوشتار حاضر با اتکاء به روش تحلیلی-توصیفی روند شکل‌گیری خشونت سیاسی و به‌کارگیری ترور در ایران معاصر و تأثیرگذاری آن بر تحولات پهلوی دوم را مورد بررسی قرار گرفته است.

**واژگان اصلی:** خشونت سیاسی؛ ترور؛ انسداد سیاسی؛ ثبات سیاسی؛ تفسیر‌گرایی ناصواب از اسلام؛

سازمان مجاهدین خلق.

۱. استادیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران (نویسنده)

مسئول (Email: alifallahi84@yahoo.com)

۲. استادیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

## ۱. بیان مسأله

ترور یکی از واژه‌های مبهم در حوزه مطالعات سیاسی است که به علت گستردگی و پیچیدگی مفهوم و مصادیق آن در تعریف این واژه مشکلات زیادی بروز کرده است. ترور را هرگونه که معنا کنیم متضمن گونه‌ای از خشونت است و با فرهنگ سیاسی مسالمت آمیز انطباق ندارد. تروریسم از جلوه‌های فرهنگ سیاسی منازعه جو به شمار می‌آید. همانطور که مفاهیمی مانند مشارکت سیاسی، انتخابات، گردش مسالمت‌آمیز قدرت، مردم سالاری و قانون مداری از جمله ارزش‌های سیاسی در دنیای امروز محسوب می‌شوند و با فرهنگ سیاسی توسعه‌یافته انطباق دارند، ترور همچون پدیده‌هایی مانند کودتا و مبارزه مسلحانه از جمله نابسامانی‌های سیاسی محسوب می‌شود که در فرهنگ سیاسی منازعه جو ریشه دارد.

تحولات دهه‌های پیش از انقلاب اسلامی شرایطی در ایران به گسترش خشونت سیاسی کنش‌های ترور- محور در بخشی از گروه‌های سیاسی دامن زد به گونه‌ای که این پدیده در دهه ۱۳۵۰ شکل سازمانی به خود گرفت. سازمان‌هایی مانند سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق در کنار مبارزات مسلحانه به این شیوه از کنش نیز روی آوردند.

بخشی از علل خشونت از سوی گروه‌های سیاسی در دوره پهلوی دوم به سیاست مدرنیزاسیون محمدرضا شاه و احساس نگرانی جریان‌ها و شخصیت‌های مذهبی از تضعیف باورهای دینی و نقش آن در ساحت عمومی بر می‌گردد. سکولاریزاسیون در دوره پهلوی در دو سطح ساختاری و سیاست‌ها پیگیری شد. در دوره پهلوی اول در کنار ایجاد تغییرات ساختاری عمیق با ماهیتی سکولار در حوزه‌های مختلف، سیاست کشف حجاب به عنوان مهم‌ترین نماد سکولارسازی جامعه ایرانی نمایان شد. گسترش اندیشه و رویکرد سکولار در میان بخش‌های مختلفی از جامعه شهری به تدریج به بروز شکاف میان دو شیوه زندگی و اصطلاحاً شکاف سنت - مدرنیته منجر شد که موجبات دوگانگی و بحران هویت را در جوانان ایرانی فراهم کرد. بحران هویت با سکولاریزه شدن جامعه ارتباط مستقیمی داشت زیرا افراد را از یک هویت سنتی و گذشته به یک هویت جدید سوق می‌دهد. گذر از هویت سنتی به هویت هویت مدرن با بحران‌های روحی و فکری همراه و زمینه ساز کنش خشونت آمیز در ساحت سیاست بود. در عین حال سیاست عرفی سازی با تضعیف مبانی بنیادین دین، به کارگیری خشونت، به عنوان فعلی حرام در شرایط عادی، را از سوی برخی جریان‌های مذهبی در آن «شرایط اضطرار» را جایز می‌ساخت. (رک. اسماعیلی، ۱۳۹۰ و پرتوی

ایدئولوژی هم نقش تعیین کننده‌ای در بروز کنش سیاسی خشونت آمیز و مبادرت به ترور از سوی گروه‌های مختلف سیاسی دارد. اگرچه الزاماً تمام افراد و گروه‌های که مبادرت به ترور می‌کنند الزاماً دارای انگیزه ایدئولوژیک نیستند. مؤلفه‌های ایدئولوژیک، هم بر بروز خشونت از سوی گروه‌های سیاسی سکولار تاثیر گذار است و هم بر بروز خشونت مبتنی بر تفسیر ناصواب دینی در گروه‌هایی مذهبی. ترور شخصیت‌های سیاسی برجسته‌ای مثل محمدرضاشاه، رزم آرا و حسنعلی منصور با همین رویکرد ایدئولوژیک دینی و در بستر سیاست‌های مدرنیزاسیون پهلوی روی داد و به طور مقطعی بر روند تحولات سیاسی هر دوره اثر گذاشت. البته نحوه مواجهه همه گروه‌های مذهبی و سیاسی با مدرنیزاسیون و سکولارسازی جامعه یکسان نبود. جریان اصلی مبتنی بر آموزه‌های اصل دینی شیوه مبارزه مدنی و غیر خشونت آمیز را با نظام مستقر در پیش گرفت که در نهایت از مجرای تحول بزرگ انقلاب اسلامی به ثمر نشست و معدود گروه‌هایی به ترور و شیوه‌های خشونت‌آمیز مبارزه روی آوردند که به رغم توفیقات ظاهری اولیه در نهایت شکست خورد و به بازتولید خشونت سیاسی منجر شد.

## ۲. ادبیات نظری

### ۲-۱. ترور؛ تعریف و تبیین و تحول تاریخی

ترور و تروریسم از واژه‌های مبهم در حوزه مطالعات سیاسی است به گونه‌ای که به علت گستردگی و پیچیدگی مفهوم و مصادیق آن با نوعی بحران معنا در تعریف و تحدید این واژه مواجه هستیم (سلیمانی، ۱۳۹۰: ۱۸).

ترور در لغت، در زبان فرانسه، به معنای هراس و هراس‌افکنی است و در سیاست به کارهای خشونت‌آمیز و غیر قانونی حکومت‌ها برای سرکوبی مخالفان خود و ترساندن آن‌ها ترور اطلاق می‌شود؛ همچنین است کردار گروه‌های مبارزی که برای رسیدن به هدف‌های سیاسی خود دست به اقدامات خشونت‌آمیز و هراس‌انگیز می‌زنند. تروریست به کسی گفته شد که برای پیشبرد هدف هایش، با کاربرد زور هراس افکنی می‌کند (سمیعی اصفهانی و سالکی، ۱۳۹۴: ۷۳).

بر اساس یک تعریف، ترور ناظر بر استفاده از خشونت برضد اهداف غیرنظامی تصادفی، به منظور ارعاب یا ایجاد ترس فراگیر، برای دسترسی به اهداف سیاسی است. تعریف دیگری ترور را تهدید، خشونت، اعمال فردی خشونت‌آمیز یا مبارزه خشونت‌آمیز که هدف آن در وهله نخست

ایجاد ترس است، می‌داند. بر اساس تعریف دیگری، تروریست کسی می‌داند که برای اشاعه نظریاتش از وحشت و ارعاب استفاده می‌کند (اکبری، ۱۳۹۰: ۲۵۲).

داریوش آشوری ترور را به معنای «وحشت و به وحشت افکندن است و در سیاست به عمل حکومت یا گروه‌هایی اطلاق می‌کند که برای حفظ قدرت یا مبارزه با دولت با اعمال خاص ایجاد وحشت می‌کند» (آشوری، ۱۳۸۴: ۹۶). در لغت نامه دهخدا آمده «ترور مأخوذ از فرانسه و به معنی قتل سیاسی به وسیله اسلحه در فارسی متداول است، ترور کردن، قتل سیاسی با اسلحه و تروریست طرفدار خشونت عمل و ایجاد رعب و ترس است» (دهخدا، ۱۳۴۲: ۶۳۶).

تروریسم به لحاظ تاریخ پیدایش، همواره تاکتیکی بوده که ضعیفان برای ترساندن اقویا و قویترها برای ترساندن ضعیفا در چهارچوب ساختار دولتی از آن بهره جسته‌اند. نخستین بار صاحب‌نظران، مفهوم تروریسم را در قالب علم حقوق فرموله کردند؛ علوم قضایی به مطالعه آن به مثابه یک جرم پرداخت و علوم سیاسی از آن با مفهوم خشونت سیاسی یاد کرد؛ سپس روانشناسی اجتماعی بر اساس دو تلقی مبارزه طلبانه و آرمانگرایانه به تحلیل تروریسم در ارتباط با جامعه جدید پرداخت؛ با این حال لزوم توجه به تحلیل‌های جامعه‌شناسی سیاسی که خشونت سیاسی و پدیده ترور ضروری می‌نماید (حاضری و محمدی، ۱۳۹۱: ۱۸۳).

ترور در طول تاریخ شکل‌های مختلفی به خود گرفته و نمودهای متفاوتی چون جنبش‌های معترضی دینی، شورشی‌های سیاسی و خیزش‌های اجتماعی داشته است. یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌های شناخته شده جنبش‌های تروریستی جنبش سیکاری است. سیکاری یک فرقه بسیار سازمان یافته مذهبی مرکب از مردان مراتب پایینی اجتماع یهودیان فلسطین باستان بود که در مبارزه فعال بودند. سیکاری‌ها از تاکتیک‌های نامتعارفی چون حمله به دشمنان خود در روز روشن بهره می‌جستند. سیکاری را نوعی جنبش اعتراض اجتماعی می‌دانند که در پی شوراندن تهیدستان بر ضد ثروتمندان بوده است. سیکاری‌ها دچار نوعی شوریدگی برخاسته از انتظارات مذهبی بوده‌اند و باورهای شهادت طلبانه داشتند (طیب، ۱۳۸۰: ۵۶).

در هندوستان تاگ‌ها قربانیان خود را با ریشمینی خفه می‌کردند. هواداران این فرقه منشاء تاگی یا خفه کردن را عمل قربانی کردن برای خدا بانوی کالی می‌دانستند که جذآبیتی مرگبار داشت. آن‌ها در پی ارعاب حکومت یا مردم نبودند (طیب، ۱۳۸۰: ۵۷).

انگیزه اصلی خشونت سیاسی و تروریسم در سده نوزدهم و نخستین دهه‌های سده بیستم

پاسخ دادن به بی عدالتی‌ها بوده و ترور شیوه کسانی بود که از سر ناچاری و به علت سختی‌های تحمل‌ناپذیر همچون تنگدستی، ناامیدی و سرکوب سیاسی یا اجتماعی به اعمال خشونت عریان روی می‌آورده‌اند. در همین دوران آنارشیزم‌ها نیز بعنوان یک جریان خشونت‌ورز فعالیت می‌کرده‌اند و به دلایل مشابه همچون رسیدن به آزادی و جامعه آزاد، دست به ترور شخصیت‌های سیاسی زمان خود می‌زده‌اند (زارع، ۱۳۸۴: ۶).

مردم‌گرایان روسیه که در دهه ۱۸۷۰ در تلاش‌های خود برای سازماندهی دهقانان بی‌تفاوت، ناکام مانده بودند و پی‌درپی مورد حمله پلیس تزاری قرار داشتند و مصمم به ایجاد دگرگونی‌های ریشه‌ای بودند در سال ۱۸۹۱ با تشکیل سازمان اراده مردم، استراتژی ترور و ارباب را در پیش گرفتند. تلاش برای ترور تزار از اهداف این گروه بود. دومین موج بزرگ تروریسم در روسیه را حزب انقلابیون اجتماعی با قتل وزیر امور داخله روسیه در سال ۱۹۰۲ به راه انداختند و سومین موج ترور سیاسی در روسیه، که به مراتب کوچک‌تر از دو موج پیشین بود پس از کودتای بلشویک‌ها در نوامبر ۱۹۱۷ برخاست؛ این ترورها تا حدودی رهبران کمونیست را هدف گرفته بود.

نمود دیگری از ترور، تروریسم ایرلندی بود که برای مدت بسیار طولانی‌تری ادامه یافته است. ارتش جمهوریخواه ایرلند از قدیمی‌ترین سازمان تروریستی است که در سال ۱۹۱۹ جنبش این نام را اختیار کرد. در دوره پس از جنگ دوم جهانی موجی از خشونت در سال ۱۹۶۹ به راه افتاد. جوانان سرخورده کاتولیک در ارتش تجدید سازمان یافته جمهوریخواه ایرلند ثبت‌نام می‌کردند تا بر ضد پلیس پروتستان ایرلند و ارتش انگلیس به انفجار بمب و سوءقصد مسلحانه دست زنند.

خشونت سیاسی ارمنی‌ها بر ضد سرکوبگری ترک‌ها از دهه ۱۸۹۰ آغاز شد ولی عمر کوتاهی داشت و بایک فاجعه پایان یافت. پس از سال ۱۹۱۸ عملیات تروریستی دیگری در قالب قتل برخی از رهبران ترک که در قتل عام ارمنیان در جنگ جهانی اول نقش بارزی داشتند صورت گرفت.

از دیگر گروه‌های تروریست ملت‌گرایی که پیش از جنگ جهانی اول سربرآوردند سوسیالیست‌های لهستانی و برخی گروه‌های هندی به‌ویژه در بنگال بودند. در اروپای غربی موج بلند تروریسم با «تبلیغ عملی» آنارشیزم‌ها در دهه ۱۸۹۰ برخاست. هواداران آنارشیزم برای باور بودند که بهترین راه متحقق ساختن تغییرات سیاسی-اجتماعی انقلابی، به قتل رساندن اشخاص است که مناصب قدرت را در اشغال دارند.

در فاصله دهه ۱۸۸۰ و نخستین دهه سده بیستم، سوءقصد‌های بسیاری به جان دولتمردان

نامدار اروپا آمریکا صورت گرفت. گارفیلد و مک کینلی از رؤسای جمهور ایالت متحده از جمله قربانیان این عملیات بودند؛ تلاش‌های ناموفق چندی هم برای کشتن بیسمارک و امپراتور آلمان به عمل آمد؛ کارنو رئیس جمهور فرانسه نیز در سال ۱۸۹۴ کشته شد. همچنین آنتونیو کانوواس نخست وزیر اسپانیا در سال ۱۸۹۷ به قتل رسید. الیزابت امپراتریس اتریش در سال ۱۸۹۸ و اومبرتو پادشاه ایتالیا نیز در سال ۱۹۰۰ از پای درآمدند.

در مرکز و غرب اروپا مبارزه تروریستی سیستماتیک مشاهده نمی‌شد. چنین رویدادهایی در حاشیه اروپا در روسیه و بالکان، و به شکلی متفاوت از آن در اسپانیا به چشم می‌خورد. در اسپانیا در سراسر سده نوزدهم به‌ویژه در طول جنگ‌هایی که بر سر مشروعیت خاندان دون کارولوس درگرفت خشونت سیاسی پدیده‌ای رایج بود. پیدایش جنبش طبقه کارگر که تا حد زیادی تحت تأثیر اندیشه‌های باکونین قرار داشت با جنگ و جدال قابل ملاحظه‌ای همراه بود؛ در اتحادیه‌های کارگری، تروریسم امر رایجی شد. خشونت روستایی نیز به‌ویژه در استان‌های جنوبی مانند اندلس به چشم می‌خورد. در اسپانیا نیز مانند فرانسه دهه ۱۸۹۰ دوران سوء قصدها بود ولی برخلاف فرانسه این پدیده در اسپانیا طی سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۹ بار دیگر در طول جنگ جهانی اول و پس از آن، از نو جان گرفت. آنارشیزم تروریستی از اسپانیا به آمریکای لاتین به‌ویژه آرژانتین راه یافت و خشونت‌های سیاسی زیادی رقم زد (رک رایش، ۱۳۸۱: فصل سوم، چهارم و پنجم).

تروریسم مدرن با گونه‌های گذشته آن تفاوت‌هایی دارد؛ از جمله اینکه که گاه قربانیان آن را شهروندان بی‌گناهی تشکیل می‌دهند که به طور اتفاقی در موقعیت‌های تروریستی حضور داشته‌اند. همچنین پیشرفت‌های تکنولوژیک بر سرشت و نمود تروریسم گذاشته است. از یک سو برخی نوآوری‌های تکنولوژی مانند ابداع جنگ‌افزارهای خودکار و مواد منفجره به حرکت‌های تروریستی پویای و قدرت مرگ‌آفرینی تازه‌ای بخشیده است (رک. طیب، ۱۳۸۰: ۵۳-۶۷).

## ۲-۲. ترور در آموزه‌های دین اسلام

اصطلاح «ترور» از اصطلاحات جدیدی است که در زمان صدر اسلام، سخنی از آن در میان نبوده است، اما تعبیراتی را در آیات، روایات و عبارات فقها می‌توان یافت. در متون اسلامی از کلماتی چون فتک، اغتیال، ارهاب و محاربه به عنوان معادل ترور می‌توان نام برد که در اندیشه سیاسی اسلام به هر صورت و تحت هر شرایط ممنوع و حرام است.

آنچه در قرآن کریم و سنت شریف نبوی آمده، واژه‌ی «ترهیب» به معنای ایجاد خوف و ترساندن است. در متون اسلامی ترساندن از ماهیتی دوگانه- مثبت و منفی- برخوردار بوده؛ گاهی اخافه و ترساندن مؤمن و مؤمنان و ایجاد خوف و هراس در جامعه اسلامی از گناهان بزرگ و مقابله با عاملان آن واجب و ضروری است. در برخی دیگر از آیات واژه لغوی «ارهاب» دیده می‌شود که اصطلاح کنونی «ارهاب» به معنی تروریسم مدنظر نبوده است. مشتقات «رهب» در قرآن کریم هم به هیچ وجه بار منفی ندارد. نمی‌توان تروریسم را در مورد این واژه با توجه به نص قرآنی صادق دانست. واژه‌های دیگری که معادل ترور و تروریسم به کار می‌روند، واژه‌های بغی، فتک، غیله و محاربه‌اند که هم از نظر اسلام مردود شمرده شده‌اند (حاتمی، ۱۳۹۰: ۳۶).

یکی از عناصر متشکله «بغی» خروج باغیان علیه امام عادل است؛ وقتی محقق می‌شود که مجرم دست به انجام کاری بزند که بر آن کار، خروج بر امام عادل و عدم اطاعت از وی صدق نماید. همچنین خروج به عنصر شورش و قیام مسلحانه نیاز دارد. هدف از بغی باید عزل رئیس کشور، هیأت حاکم و یا مخالفت با آن‌ها باشد که با وجود شرایط دیگر جرم بغی و مجرم باغی خواهد بود. به عبارت دیگر هدف اصلی، تغییر نظام حکومتی و یا تغییر حکام است و متوجه نظام اجتماعی نمی‌شود. پس اگر هدف از جرمی، ضدیت با نظام اجتماعی باشد، بغی نبوده بلکه فساد در زمین است. ارتباط بغی و ترور را این گونه می‌توان جمع بندی کرد که گاهی گروهی از باغیان که در مقابل حکومت اسلامی به اقدام مسلحانه می‌پردازند (چه دارای تشکیلات و سازمان باشند و چه نباشند) به ترورمتوسل می‌شوند. همانطور که خوارج نیز به عنوان یکی از نخستین باغیانی که در تاریخ اسلام مطرح هستند، به رفتارهای تروریستی روی آوردند (بگماز، ۱۳۹۰: ۱۱۲).

فتک نیز از نظر اسلام مطرود است. فتک بدان معناست که کسی بر همراه خود وارد شود و در حالی که او غافل است به طور ناگهانی او را به چنگ اندازد و به قتلش برساند. برخی از نویسندگان معنای جدیدی به این واژه بخشیده‌اند و در تعریف آن آورده‌اند که، فتک این است که بر کسی غفلتاً یورش ببرند و او را بکشند خواه با سلاح باشد یا نباشد، در امور سیاسی باشد یا نباشد. در برخی روایات، حکم فتک مشخص شده است و این امر حکایت از اهمیت جان و مال انسان‌ها در پیشگاه عدل الهی دارد. براساس برخی روایات اگر کسی غافلگیرانه بر مؤمنی وارد شود تا او را به قتل برساند و یا اموال او را به غارت ببرد، در این حالت خون آن مهاجم بر مؤمن حلال است و می‌تواند او را به قتل برساند.

مفهوم دیگری که در متون اسلامی قابل تطبیق بر مصادیق تروریسم به کار رفته اغتیال و غیله است. این واژه مفهومی نزدیک به تروریسم دارد. غیله به کسر غین، عبارت از این است که کسی دیگری را فریب دهد و او را به موضعی رهنمون سازد و هنگامی که به آن مکان رسید او را به قتل برساند. در روایاتی دیگر به عباراتی برمی خوریم که محکومیت شدید اغتیال یا ترور را نشان داده است. در واقع روایات فراوانی درباره مذموم بودن شناخته می شوند اما درباره مذموم بودن این رفتار روایتی ذکر شده است. از امام جواد(ع) روایت شده که فرموده اند: از فتک برحذر باش زیرا اسلام فتک را در زنجیر کرده است(بگماز، ۱۳۹۰: ۱۱۰-۱۰۵).

محاربه واژه دیگری که در متون اسلام آمده و مفهوم ترور و تروریسم بر آن قابل اطلاق است، واژه محاربه است. در بحث لغوی و شرح لفظ، واژه محارب به کسی اطلاق می شود که با اسلحه مردم (الناس) را بترساند و قصد ایجاد فساد داشته باشد. درحالی که ایجاد رعب و وحشت به منظور افساد در زمین و اعمال هواهای فردی و گروهی و اعمال تعصبات و نظایر آن در فقه شیعه براساس قول خداوند تحت عنوان «محاربه» و «افساد فی الارض» محکوم و قابل پیگیری است. قرآن کریم از قتل مفسد فی الارض در کتاب قصاص نفس به عنوان مجازات یاد کرده است و مجازات سخت و دردناکی را برای آن ها پیش بینی نموده است(حاتمی، ۱۳۹۰: ۳۸).

در هیچ جستاری از فقه به موضوع تروریسم یا اقدام تروریستی در معنای امروزی پرداخته نشده است با این حال می توان در فقه مفاهیمی یافت که با نگرش برون فقهی مصداق ترور قلمداد شود!! دو مقوله جهاد و حکم مهدورالدمی اگرچه با نگرش فقهی مصداق تکالیف شرعی قلمداد می شوند اما از منظری غیر دینی تعبیری متفاوت می یابد. حال آنکه از منظر دینی، جهاد از ریشه با اقدام های تروریستی همخوانی ندارد. ترور هیچ توجیه شرعی ندارد. از منظر درون فقهی، تشبیه ترور به پدیده محاربه (به عنوان یک بزه مستوجب حد) یا بغی (به عنوان یکی از طرف های جهاد با مسلمانان پیرو امام عادل به نتیجه ای متفاوت می انجامد؛ آن هم کیفر دادن تروریست ها یا جنگیدن با آنها. با این اوصاف تروریسم به طور دقیق با هیچ یک از عنوان های فقهی سازگار نیست. (عالی پور، ۱۳۸۹: ۱۴۸).

### ۳. شکل گیری و تحول تاریخی ترور در ایران

در تاریخ باستان ایران، در دوره ساسانیان کشتن پادشاهان رواج داشت و مشهورترین آن قتل خسرو پرویز، شاهنشاه ساسانی بود. بعد از او این مسأله تا ظهور اسلام ادامه پیدا کرد. اما ریشه های



ترور سازمان یافته در ایران بعد از اسلام را باید در فعالیت های فرقه اسماعیلیه به رهبری حسن صباح در دوره ملکشاه سلجوقی به بعد سراغ گرفت. حشاشین اصطلاحی است که اروپاییان در مورد فدائیان اسماعیلیه به کار میبرند. حشاشین در قرن پنجم هجری قمری تقریباً برابر با قرن یازدهم میلادی و در عصر ملکشاه و سنجر به قدرت رعب آوری تبدیل شدند که رقبای خود را به سبک ترور با کاردهای مخصوصی به قتل می رساندند. قربانیان آن ها شاهزادگان سلجوقی و هم خلفای عباسی به عنوان دو عنصر غاصب قدرت در ایران بودند. مهمترین ترور فداییان، قتل خواجه نظام الملک طوسی، وزیر مشهور و قدرتمند ملکشاه سلجوقی، بود (نجف زاده، ۱۳۹۳: ۱۶۹).

بعد از سقوط اسماعیلیان به دست هلاکوخان مغول، تقریباً آثار مشهودی از ترور در تاریخ میانه ایران دیده نشده است. اما قتل نادرشاه افشار در فتح آباد قوچان در سال ۱۱۶۰ ق و قتل آقامحمد خان قاجار در شهر شوشی هنگام لشکرکشی به گرجستان در سال ۱۲۱۲ ق آخرین شیوه ترور به سبک اسماعیلیان بود. (بیگدلی، ۱۳۸۵: ۲۲-۲۱).

ترور ناصرالدین شاه در جوار حضرت عبدالعظیم (ع) به دست میرزارضا کرمانی در سال ۱۳۱۳ ق نقطه شروع موج تروریسم به شکلی مدرن بود که جامعه ایران را فرا گرفت. ایران به واسطه ارتباط با غرب با با کارکرد ترور به شیوه مدرن آشنا شد. در قرن نوزدهم در روسیه ترور به صورت یک روش متداول سیاسی - انقلابی ظاهر شد و گروه ها و احزاب سیاسی به این باور رسیدند که برای مبارزه با تزاریسیم، ترور شخصیت های معروف روسی نزدیک ترین راه موفقیت است. به طوری که حزب انقلابیون اجتماعی فقط در سال ۱۹۰۶ به هشتاد و دو مورد ترور اقدام کرد. اندیشه های سیاسی رایج در روسیه به ویژه تفکر سوسیالیستی و خشونت همراه آن از طریق حزب سوسیال دموکرات و به وسیله ایرانیان مقیم قفقاز خصوصاً قبل از جنبش مشروطه وارد ایران شد (طیب، ۱۳۸۲: ۲۸).

در دوره مظفرالدین شاه به دلیل ارتقای سطح تأثیرپذیری فرهنگ سیاسی ایران از حوزه های فکری اروپا و به تبع آن توسعه خرد اجتماعی مردم، سطح آسیب پذیری سیاسی دولت بیشتر شد. به همین دلیل در آستانه جنبش مشروطه، ما شاهد انبوهی از موج ترور در کشور هستیم (طلوعی، ۱۳۷۷: ۹۸-۹۹). پدیده ترور وسیله ای شده بود در دست مخالفان استبداد تا از طریق آن به اهداف سیاسی خود در مهار قدرت مطلقه و سامان دهی نهادهای مدنی مثل پارلمان دست یابند. اما رفته رفته پس از صدور فرمان مشروطه، تروریسم وسیله ای شد برای حذف فیزیکی طرفداران احزاب سیاسی

علیه یکدیگر.

محمدعلی شاه بر پذیرش قانون اساسی و متمم آن سوگند خورد، ولی ترور ناموفق و احتمالاً ساختگی علیه او، بهانه به دست او داد تا مقابل مشروطه و مجلس بایستد. او که از حمایت سستی روسیه و عناصر داخلی برخوردار بود، با به توپ بستن مجلس شورای ملی به دست لیاخوف روسی موفق شد موج جدیدی از تروریسم دولتی به راه اندازد و طی آن مخالفان خود را نابود کند. البته مخالفان نیز به اقدام متقابل دست زدند (بیگدلی، ۱۳۸۵: ۲۳). نخستین موج ترور دولتی در این دوره در ایران شکل گرفت و دولتیان با برنامه تنظیم شده عده‌ای از نمایندگان مجلس را ترور کردند و گروهی که موفق شده بودند فرار کنند بعد از دستگیری به فجیع‌ترین شکل در باغشاه ترور شدند. در همین ایام بود که در کمیته مجازات، ترور به مرحله سازمان‌یافتگی وارد شد و به‌عنوان مجازات سیاسی مطرح گردید (رک خامه‌ای، ۱۳۸۱: ۲۰۳-۲۰۰).

مهم‌ترین ترور در دوره احمدشاه قتل آیت‌الله بهبهانی در بیست‌وششم تیرماه ۱۲۸۹ش برابر با نهم رجب ۱۳۲۸ق بود که به تحریک حیدرخان اتفاق افتاد، زیرا بهبهانی برای اخراج تقی‌زاده از مجلس که مخالف با اهداف و برنامه‌های حزب اعتدالی بود، تلاش می‌کرد. اعتدالی‌ها به تلافی ترور رهبر خود در نهم مرداد ۱۲۸۹ علی‌محمدخان تربیت، از سران حزب دموکرات، را در خیابان لاله‌زار با شلیک سه گلوله ترور کردند (بیگدلی، ۱۳۷۷: ۹۱۹).

در دوره سردار سپه‌ی و وزارت جنگ رضاخان به دلیل تسلط نظامیان بر اوضاع، موج ترور تقریباً فروکش کرد. رضاخان پس جلوس به سلطنت در آذرماه ۱۳۰۴ یک شبکه ترور دولتی برای کشتن مخالفان و متمردان تأسیس کرد (بیگدلی، ۱۳۸۵: ۲۴).

در آغاز حکومت پهلوی دوم ترور بار ایدئولوژیک متداول شد. در این میان ترور با گرایش‌های مذهبی به ابتکار سیدمجتبی میرلوحی، معروف به نواب صفوی، و به دست کسانی مانند حسن و حسین امامی، مظفر ذوالقدر، خلیل طهماسبی، عبدالحسین واحدی و محمدمهدی عبدخدایی تحت لوای جمعیت فداییان اسلام رایج گشت. نخستین عملیات این گروه، ترور سیداحمد کسروی در بیستم اسفند ۱۳۲۴ به دست برادران امامی بود. پس از کسروی، این دو برادر عبدالحسین هژیر، وزیر دربار وقت، را در دوازدهم آبان ۱۳۲۸ ترور کردند، اما این ترور ناموفق بود. یک‌سال و چند ماه بعد، در شانزدهم اسفند ۱۳۲۹، سرلشکر علی رزم‌آرا، نخست‌وزیر وقت، هنگام خروج از مجلس ترحیم آیت‌الله فیض که در مسجد شاه تهران برگزار شد، به دست خلیل ملکی، عضو سابق حزب میهن و از

همکاران پیشین مظفر بقایی و از کارکنان نشریه شاهد که به فداییان اسلام پیوسته بود، ترور شد. هژیر و رزم‌آرا، از طرفداران سیاست نفتی آمریکا در ایران بودند. از ترورهای دیگر فداییان اسلام ترور ناموفق دکتر حسین فاطمی، مدیر روزنامه باختر امروز و وزیر خارجه دکتر مصدق، به دست محمدمهدی عبدخدایی بود که در بیست و پنجم بهمن ۱۳۳۰ انجام شد.

مظفر ذوالقدر نیز در آذر ۱۳۳۴ تلاش ناموفقی برای ترور حسین علاء نخست وزیر وقت صورت داد. فداییان اسلام در سال ۱۳۴۵ خورشیدی، در پی ترور نافرجام حسین علاء دستگیر شدند و در ۲۷ دیماه همان سال نواب صفوی، طهماسبی، ذوالقدر و برداران واحدی تیر باران شدند (طیب، ۱۳۸۲: ۴۹).

از جمله سازمان‌هایی که، به‌ویژه در دوره جنبش ملی‌شدن صنعت نفت، به ترور روی آورد حزب توده بود. از جمله اقدامات این گروه می‌توان از ترور محمد مسعود، مدیر روزنامه مرد امروز، در بیست و دوم بهمن ۱۳۲۶ در خیابان اکباتان تهران یاد کرد. سه سال بعد در ششم خرداد ۱۳۲۹، احمد دهقان کرمانی، از روزنامه‌نگاران معروف و مدیر مجله تهران مصور، دلیل مخالفت با واگذاری امتیاز نفت به شوروی به دست حسن جعفری، از اعضای حزب توده، ترور شد (روحانی، ۱۳۵۳: ۱۴۵).

محمدرضا شاه نیز در دو نوبت، یکی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و دیگری هفده سال بعد در ۱۷ فروردین ۱۳۴۴ هدف ترور قرار گرفت. سوء قصد اول را ناصر فخرآرایی از عوامل حزب توده صورت داده بود. عامل ترور دوم رضا شمس آبادی سرباز مأمور کشیک دادن در محوطه کاخ مرمر بود. وی از عوامل نظامی یک سازمان چپگرا به نام سازمان مارکسیستی توفان بوده است.

موج بعدی خشونت سیاسی و ترور در ایران، به دست سازمان‌های انقلابی چون سازمان فداییان خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران به پا شد. سازمان فداییان در سال ۱۳۵۰ از اتحاد دو گروه چریکی مارکسیست موسوم به گروه جزئی و گروه احمدزاده - پویان تشکیل شد (طیب، ۱۳۸۲: ۵۱).

#### ۴. انسداد سیاسی در مسیر ملی‌شدن صنعت نفت و قتل رزم‌آرا

در ماه‌های آخر سال ۱۳۲۸ حوادث مهمی روی داد به نحوی که می‌توان این حوادث مبنای مهمی برای رویدادهای سال‌های بعد دانست. طی انتخابات دور شانزدهم مجلس تقلب گسترده‌ای در اغلب حوزه‌ها، بخصوص در سطح حوزه تهران روی داد. احزاب و گروه‌های مردمی و ملی به سرعت تشکیل شد و سازمان یافتند. دربار هنوز از آن قدرت و سلطه رضاخانی برخوردار نبود.

مطبوعات از ابهام گویی به صراحت لهجه روی آورده بودند در نتیجه اوضاع نابسامان، تقابل شدیدی بین نیروهای نیروهای مردمی و دربار شکل گرفت و سرانجام با ترور هژیر وزیر دربار به دست فداییان اسلام انتخابات تجدید شد (فیضی، ۱۳۸۳: ۸۱).

حاج علی رزم آرا زمانی نخست وزیر شد که ایران مرکز توجهات قدرت های بزرگ بود. انگلیس، اتحاد شوروی و آمریکا بعنوان سه قدرت پیروزمند جنگ جهانی دوم می خواستند از سفره نفت ایران، سهم هر چه بزرگ تری، به دست آورند. در شروع کار هر سه دولت بزرگ با نخست وزیری او موافق بودند اوضاع از نظر سیاسی تحت کنترل دربار نبود و از طرفی شرایط اجتماعی و اقتصادی هم مطلوب نبود. فساد اداری و فقر عمومی اوضاع را نابسامان ساخته بود. فائق آمدن به ایران شرایط نیازمند شخصیت مقتدری بود که رزم آرا را با توجه ویژگی های شخصیتی که داشت گزینه مناسبی برای آن می ساخت (بیگدلی، ۱۳۷۷: ۴۲۲). در نظر آزادی خواهان و میهن پرستان آن دوره رزم آرا دست نشانده آمریکا و انگلیس قلمداد می شد. بنابراین رزم آرا مورد انتقاد مطبوعات و جراید و جریان های سیاسی از جمله جبهه ملی و محمد مصدق بود.

مسئله نفت مهمترین مساله دولت رزم آرا بود. او در وهله ی اول تکلیف داشت که مساله قرارداد الحاقی را به نحوی فیصله دهد. بیش از سه ماه بود که از روی کار آمدن دولت می گذشت، ولی هنوز مساله نفت به طور جدی مطرح نشده بود. تا این زمان، دولت چندین بار استیضاح شده بود و هر بار مجلس با مدارا به دولت رای اعتماد داده بود. نمایندگان جبهه ملی در مجلس به شدت با قرارداد الحاقی مخالفت کردند و در مقابل رزم آرا به فکر فراهم آوردن زمینه انحلال مجلس و برگزاری انتخابات جدید افتاد. با آشکار شدن این سیاست مجلس مامشات را با دولت کنار گذاشت و کمیسیون نفت گزارش عدم کفایت قرارداد الحاقی برای استیفای حقوق ملت را ارائه داد شور و هیجانی برای ملی شدن صنعت نفت ایجاد شد. به دنبال این تحولات تقابل آشکار و شدید میان جبهه ملی و دولت شکل گرفت. وقتی لایحه ملی شدن نفت به مجلس ارائه شد دولت رزم آرا با آن به مخالفت پرداخت (نجاتی، ۱۳۷۷: ۱۸۳).

در دی ماه ۱۳۲۹ اندیشه ملی شدن نفت از محافل تخصصی، سیاسی و مجلس شورا به کوچه و بازار سرایت کرد و به فشار افکار عمومی تبدیل شد و رزم آرا را واداشت برای بستن قراردادی با شرایط جدید با انگلیسی ها وارد گفت و گو شود، اما انگلیسی ها تعلل می کردند و رزم آرا هم از این سو به بازی سیاسی با نیروهای دخیل در ماجرا ادامه می داد.

جبهه‌ای هم که از مخالفان سیاسی رزم‌آرا تشکیل شده بود، از یک سو شاه، زمینداران بزرگ، بسیاری از نظامیان قدیمی، دیوان سالاران و بازاریان آسیب دیده از رکود اقتصادی را در بر می‌گرفت و از سوی دیگر گروه‌های آزادی‌خواه، استقلال‌طلب، نیروهای چپ، روشنفکران، نمایندگان از مجلس و سایر مخالفان غیروابسته به دولت را گویی که حلقه محاصره‌ای گرد رزم‌آرا کشیده شده بود و روز به روز تنگ‌تر می‌شد (آذرننگ، ۱۳۸۲: ۱۸۲). شاه، هم به علت اوضاع و احوال خاص کشور، از همان روزهای اول نخست‌وزیری رزم‌آرا، مخالفت پنهانی علیه او را آغاز کرده بود (عظیمی، ۱۳۷۲: ۳۲۹).

رزم‌آرا ناامید از تحمیل قرارداد الحاقی به مجلس، از انگلیس تقاضای بستن قرارداد جدیدی کرد که اصل ملی شدن نفت را به عنوان هدف نهایی بپذیرند ولی قرارداد بر اساس اصل تصنیف منعقد شود که با مخالفت انگلیس مواجه شد. انگلیسی‌ها تنها اصل تصنیف را قبول داشتند و نه ملی شدن صنعت نفت. رزم‌آرا، که در تاریخ شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ پس از فوت مرحوم آیت‌الله فیضی در مجلس ترحیم وی در مسجد شاه حاضر شده بود توسط خلیل طهماسبی از اعضای گروه فدائیان اسلام به ضرب گلوله کشته شد. آیت‌الله کاشانی از مخالفان سرسخت رزم‌آرا بود. فدائیان اسلام به رهبری سید محبتی نواب صفوی، زیر حمایت آیت‌الله کاشانی قرار داشتند و در ضمن از او تبعیت می‌کردند. پنج روز پیش از ترور رزم‌آرا که دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی، برای پشتیبانی از جنبش ملی شدن نفت، اعلام اعتصاب عمومی و تظاهرات کرده بودند و رزم‌آرا به قوای ارتش دستور مقابله داد «فدائیان اسلام» صریحاً او را به ترور تهدید کردند (بیگللی، ۱۳۷۷: ۴۳۱).

ترور رزم‌آرا به طور عمده از دو جنبه اهمیت داشت: نخست، ملی شدن صنعت نفت و دیگری، جلوگیری از انسداد سیاسی مجدد پس از پایان دوره سلطنت رضاشاه. در طول سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و به دنبال خروج رضاشاه از کشور، مردم به یکباره آزادیهای سیاسی و اجتماعی را تجربه کردند و گروه‌های سیاسی با خروج از فضای خفقان گذشته، با هدف دموکراتیک نمودن فضای سیاسی کشور به عرصه سیاسی وارد شدند. در واقع، از این زمان، سیر حوادث به گونه‌ای پیش رفت که امید به داشتن چنین فضایی را زنده می‌کرد. شاه، که سال‌های جوانی و کم‌تجربگی اش را پشت سر می‌گذاشت، با اطلاع از ضعف‌های نظام سلطنت، صرفاً به حفظ آن می‌کوشید. شخصیت رزم‌آرا در چنین شرایطی از پتانسیل‌های لازم را برای مقابله با جریان‌های مذهبی و ملی‌گرا مثل جبهه ملی برخوردار بود و می‌توانست فضای سیاسی را به سوی انسداد سوق

دهد. شیوه‌ای که رزم آرا از آن طریق به قدرت رسید، یعنی صدور فرمان نخست وزیری بدون مشورت با مجلس زمینه بازگشت حکومت دیکتاتوری فراهم می‌کرد. به این ترتیب، مخالفان رژیم آگاهانه به مبارزه ای بس جدی با دولت پرداختند.

به دنبال ترور رزم آرا، حمایت‌های عام و خاصی از ترور وی صورت گرفت. از نظر مخالفان، این پیروزی بزرگی به شمار می‌رفت و می‌توانست ملی شدن صنعت نفت را هموار کند. همان موقع که حاضران در مسجد شاه طرح ترور رزم آرا را دنبال می‌کردند، کمیسیون مخصوص نفت به ریاست محمد مصدق مشغول تهیه و تصویب طرح ملی شدن صنعت بود. مجلس شورای ملی در بیست و چهارم اسفند ماه به اتفاق آرا آن را تصویب کرد و با تصویب طرح در بیست و نهم اسفند توسط مجلس سنا، پیروزی بزرگی در تاریخ مبارزات ملت ایران رقم خورد.

روز ۲۴ اسفند، روزنامه نبرد ملت، ارگان فداییان اسلام این جمله را درشت چاپ کرده بود. رزم آرا به جهنم رفت، جنایتکاران دیگر هم به زودی به دنبال او رهسپار خواهند شد. این گلوله تنها به زندگی علی رزم آرا خاتمه داد، این گلوله مغز منجمد و کثیف دستگاه حاکمه ای که کشوری را به آتش حرص و آزا و شهوات کثیف خودکشیده.. اصابت کرد (فیضی، ۱۳۸۳: ۱۳۶-۱۳۳).

برخی از نقش علم و دربار در ترور رزم آرا سخن می‌گویند. از این منظر، از آنجایی که شاه به نیت رزم آرا برای انجام دادن کودتا پی برده بود، در صدد برآمد او را از میان بردارد. بنابراین برای از بین بردن رزم آرا نقشه‌هایی طرح شد که اسدالله علم در آن، مأموریت داشت در روز حادثه یعنی ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ ش یکی از گروهان‌های ارتش در لباس غیر نظامی، مأمور تیراندازی با اسلحه کلت به سمت رزم آرا شد؛ رزم آرا با اسلحه کلت کشته شده، نه با گلوله شلیکه شده از اسلحه شش تیر خلیل طهماسبی (خدایپرست، ۱۳۸۷: ۵۹). قتل رزم آرا، به هر قصد و نیت و به دست هر کسی، عملاً به روند ملی شدن صنعت نفت ایران سرعت بخشید و کم‌تر از دو هفته پس از حادثه، لایحه ملی شدن نفت در پایان سال ۱۳۲۹ در مجلس تصویب شد و کم‌تر از دو ماه بعد دکتر محمد مصدق و جبهه ملی ایران به قدرت رسیدند (آذرننگ، ۱۳۸۲: ۱۸۵).

بنابراین اگرچه در کوتاه مدت مسیر و سرعت ملی شدن صنعت نفت همراه شد و شتاب گرفت لیکن تحولات آتی ملی شدن صنعت نفت به گونه رقم خورد که اساساً دستاوردی که در ابتدا بسیار چشمگیر به نظر می‌رسد زایل شد و شرایط بدتر رقم خورد؛ به گونه‌ای که هم دولت ملی مصدق در پی کودتای انگلیسی-آمریکایی ساقط شد، هم قرارداد کنسرسیومی که پس از سقوط

دولت مصدق وضعیت همکاری نفتی ایران و شرکایش را تعیین کرد از آرمان‌های ملی شدن صنعت نفت فاصله داشت (رک، ازغندی، ۱۳۸۱: فصل چهارم)؛ از سویی در ادامه تحولات سیاسی دوره مزبور، شکاف و بدبینی متقابلی در جریان مذهبی میان فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی ایجاد شد به گونه ای که نواب صفوی آیت الله کاشانی و جبهه ملی را در یک ردیف مورد عتاب قرار داد (حسینیان، ۱۳۸۴: ۸۱) و آیت الله کاشانی در سال ۱۳۳۵ رسماً حمایت خود از فدائیان اسلام را برداشت (آبراهامیان: ۱۳۸۴: ۵۱۷). در عین حال، احساس خطری که از جانب رزم آراء برای دموکراسی متزلزل دهه ۱۳۲۰ ایران احساس می‌شد، با تحکیم تدریجی پایه‌های قدرت محمدرضا شاه، از اواسط دهه ۱۳۳۰ عملاً از جانب شاه تحقق پیدا کرد.

### ۵. قیام پانزده خرداد و رکود مبارزات سیاسی؛ ترور حسنعلی منصور

حسن علی منصور، فرزند رجب علی منصور نخست وزیر دوران محمدرضا و رضا شاه، بود. منصور نماینده طبقه‌ای از نسل دوم اشراف دوران پهلوی بود که می‌توانستند طرح‌هایی پر زرق و برق با ارقام درشت ارائه دهند. او تحصیل کرده آمریکا و از معماران «حزب ایران نوین» بود و می‌کوشد جریان‌های چپ و ملی‌گرا را در این حزب جذب و حل کند. منصور رئیس کانونی موسوم به «کانون مترقی» بود که در سال ۱۳۴۰ تأسیس شد. اکثر اعضای این کانون را تحصیل کردگان و مجذوبان سیاست آمریکا تشکیل می‌دادند. همین کانون بعدها به «حزب ایران نوین» تغییر یافت. وقتی در ۲۴ آذر ۱۳۴۲ حزب ایران نوین اعلام موجودیت کرد، منصور به سمت دبیر کلی این حزب، انتخاب شد. همزمان با گشایش مجلس بیست و یکم روز ۱۷ اسفند همان سال علم استعفا کرد و حسن علی منصور که سخت مورد نفرت علم بود، فرمان نخست وزیری گرفت (بیگدلی، ۱۳۷۷: ۹۲۴).

در اول بهمن ۱۳۴۳، در مقابل مجلس شورای ملی هدف گلوله محمد بخارایی محمد بخارایی عضو جمعیت موفقیه اسلامی از نزدیکان نواب صفوی قرار گرفت. پس از ترور منصور، بر اساس حکم دادگاهی که محاکمه عوامل این ترور را بر عهده داشت، محمدبخارایی، مرتضی نیک‌نژاد، محمدمصدق امانی و رضا صفارهرندی به اعدام محکوم شدند و در سحرگاه ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ در میدان تیر پادگان حشمتیه تیرباران. برخی دیگر از جمله شهید حاج مهدی عراقی و حبیب‌الله عسگرآولادی به حبس طولی‌المدت محکوم شدند.

ترور حسنعلی منصور ریشه در تحولات سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۴۰ داشت. این ترور در پی

تصویب لایحه «موافقت نامه وضعیت نیروهای مسلح آمریکا در ایران» یا طرح کاپیتولاسیون و اعتراض امام خمینی (ره) به آن و تحولات بعدی صورت گرفت. به موجب طرح، ماموران سیا که به عنوان کادر دیپلماتیک مطرح هستند از مزایای خاصی در کشور پذیرنده برخوردارند. این مصونیت ها شامل معافیت از محاکمه و بازپرسی در دادگاه های محلی و مزایای آن نیز شامل معافیت های گمرکی در حدود متعارف بین کشورهای می شد. اگرچه دولت ها و مجلس های مختلفی به دلیل نگرانی از پیامدهای طرح این لایحه از پیگیری آن سر باز می زدند، منصور در ۲۱ مهر ۱۳۴۳ این لایحه را به مجلس شورای ملی ارسال کرد.

مجلس در شرایطی خاص در ۲۱ مهر ۱۳۴۲ با ۷۴ رأی مخالف، لایحه را تصویب کرد. تصویب لایحه، اوضاع سیاسی کشور را به شکلی انفجار آمیز درآورد. منصور از آن دفاع می کرد و با یادآوری تحولات منطقه و روابط جنوب ایران، آمریکا، شوروی و انگلستان، تصویب لایحه را پیشرفت خوبی در امنیت کشور می دانست. واکنش شدید امام خمینی (ره) به این لایحه و بازتاب گسترده آن باعث شد دولت منصور تصمیم به تبعید امام خمینی (ره) بگیرد و این مسأله باعث شکل گیری جبهه های سیاسی در مقابل دولت منصور شد که به نوعی آینده سیاسی او را رقم زد.

تبعید امام بازنتاب وسیعی در جامعه داشت. صدور اعلامیه های اعتراض آمیز از سوی مراجع و طلاب حوزه علمیه و همچنین اعتراض قشرهای مختلف کشور به این امر حکایت از اهمیت مسأله دارد. هیئت مؤتلفه از جمله معترضان به تبعید امام بودند. پس از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ ش تعدادی از اعضای این هیئت بر آن شدند که تنها مبارزه سیاسی و فرهنگی جوابگوی نیاز زمان نمی باشد بلکه بایست به مبارزه مسلحانه روی آورد؛ تبعید امام آن ها را در تصمیمشان استوارتر ساخت. بانیان تشکیل شاخه نظامی صادق امانی و مهدی عراقی بودند و بعدا افراد دیگری نیز به آن افزوده شدند. شاخه نظامی پس از بررسی های به عمل آمده در جلسات خود حسنعلی منصور را به عنوان مدافع تصویب لایحه کاپیتولاسیون در مجلس و عامل تبعید امام مستحق ترور دانست و در پی کسب مجوز شرعی برآمد. هرچند درباره صادرکننده فتوا اقوال مختلفی گفته شده است اما نقلی که آیت الله سید محمدهادی میلانی را به عنوان صادرکننده مجوز شرعی ترور معرفی می نماید (شمس آبادی، ۱۳۸۹: ۴۲۵).

آنچه مسلم است مخالفت امام خمینی با ترور منصور به عنوان شیوه مبارزه با رژیم پهلوی، به رغم تلاش های مکرر اعضای جمعیت مؤتلفه بود. شهید عراقی از اعضای جمعیت مؤتلفه در



خاطراتش از ناکامی این گروه در گرفتن فتوای ترور سخن می گوید. حبیب الله عسگر اولادی نیز به صراحت به این مسأله اشاره دارد (برای مطالعه بیشتر رک، مقدم، ۱۳۹۰).

نقطه آغاز مخالفت جدی امام خمینی ره با دولت منصور هنگام طرح لایحه احیای کاپیتولاسیون بود در فاصله فاصله میان ۱۷ فروردین ماه تا نطق معروف مخالفت با استعمار آمریکا در این نطق (۴ آبان ۱۳۴۳)، امام خمینی (ره) سخنرانی های دیگری در مخالفت با کاپیتولاسیون مطرح کرده بودند. اما نطق چهارم آبان، تکلیف جبهه گیری آشکاری میان نیروهای اسلام گرا و رژیم شاه بود در این نطق حمله های مستقیم و آشکاری علیه دولت، شاه، آمریکا و اسرائیل صورت گرفت و بر نقش روحانیون در جامعه تأکید شد: «قانونی در مجلس بردند... که مستشاران نظامی آمریکا با خانواده هایشان، با کارمندان فنی شان، با کارمندان اداری شان، با خدمه شان، با هر کسی که بستگی به آن ها دارد، این ها... هر جنایتی که در ایران بکنند، مصون هستند. اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشپز آمریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیسی ایران، حق ندارد جلوی او را بگیرد. دادگاه های ایران حق ندارند محاکمه کنند، بازپرسی کنند، باید برود آمریکا... رفاه حال ملت به این است که روحانیون را از بین ببرند؟ همین طور است؟ اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد این ملت اسیر انگلیس یک وقت باشد، آمریکا یک وقت باشد (صحیفه امام، ج ۱، ۱۳۷۵: ۴۱۷-۴۱۶).

به دنبال نطق و اعلامیه حضرت امام، مردم به اعتراض دست زدند و روحانیان شهرها طی نامه و تلگراف و طومار خواستار الغای فوری کاپیتولاسیون شدند. حسنعلی منصور، عامل اجرایی کاپیتولاسیون، در پاسخ به این اعتراضات و برای توجیه این طرح روز ۹ آبان ۱۳۴۳ در مجلس سنا طی سخنانی اظهار کرد: «...چندی پیش طی لایحه مصونیت سیاسی به عده ای از مستشاران نظامی آمریکا اعطا شد که تنها و خاص این مملکت نیست و در کشورهای همسایه نیز سابقه دارد. ملت ایران تمام رشته های ناامنی را گسیخته و دولت ایران با دادن مصونیت سیاسی به چند مستشار نظامی کوچک ترین زبانی به حقوق ملت ایران نمی رساند. کشورهای بزرگ و کوچک دیگری هم برای تقویت دفاعی کشور خود چنین اعتباراتی را گرفته اند. ملت ایران یکدل و یک جهت پشتیبان دولت خدمت گزار است (حیدری، ۱۳۸۶: ۶۰).

طرح ترور حسنعلی منصور فراتر از مسأله طرح تصویب کاپیتولاسیون، علل و زمینه های گسترده تری داشته است و ناشی از اتخاذ راهبردی از سوی برخی جریان های سیاسی برای مبارزه با رژیم پهلوی بوده است. مقامات دیگری از جمله علم و محمدرضا شاه هم به عنوان گزینه های ترور

مطرح بودند.

واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ مقارن با نخست وزیری اسد الله علم بود. طبع شاه دوستی علم باعث می شد هرگونه مخالفتی را با زور سرکوب نماید. در جریان واقعه ۱۵ خرداد سال ۴۲ با وجود مخالفت اکثر مقامات کشور، امرای ارتش و حتی خود شاه برای سرکوب آن، علم با پذیرش مسئولیت آن، فرمان سرکوب قیام را صادر کرد و امام خمینی(ره) را به عنوان مخالف سرسخت زندانی کرد.

به زعم علم، سرکوب تظاهرات ۱۵ خرداد، تنها راه نجات رژیم و سلطنت بود. به هر تقدیر، مخالفت ها با دولت علم بتدریج در میان مردم گسترش یافت و بسیاری از روشنفکران طرفدار رژیم هم به صف مخالفان دولت وی پیوستند. در این شرایط، شاه به دنبال آن بود که در فرصتی مناسب علم را کنار گذارد. چنین فرصتی در اسفند ۱۳۴۲ به دست آمد و منصور جایگزین علم شد(فیضی، ۱۳۸۳: ۱۷۹-۱۷۶). نخست وزیر پس از معرفی اعضای دولتی و دروس گرفتار زمام امور اور صدر جبران اشتباهات علم بر آمد با چند تن از روحانیون به مذاکره نشست و وعده داد بزودی مشکلاتی که برای بعضی از مراجع تقلید پیش آمد، است برطرف خواهد شد. منصور پس از مراجعت از سفر مشهد با شاه به مذاکره پرداخت فشار از روی روحانیون برداشته شود و آیت الله خمینی از تبعید اجباری از تهران به قم بازگردد(عاقلی، ۱۳۹۰: ۹۶۴).

در خصوص پیامدهای ترور منصور، این ترور به اندازه ترور رزم آرا که به ملی شدن صنعت منجر شد اهمیت ندارد. ترور منصور پیش از هر چیز، یک انتقام سیاسی بود. همان طور که ضاربان اعلام کرده بودند، منصور تقاص بی حرمتی به مرجع تقلید شان را پس داد. امانی از اعضای موقوفه اسلامی می گوید: « چون حسنعلی منصور برای آمریکا از شاه هم مهم تر بود. او بود که لایحه کاپیتولاسیون را به مجلس ارائه داد و با این لایحه تحقیرآمیز، به مردم و اسلام خیانت کرد و حتی به مقدسات اسلامی هم توهین می کرد. برای کشتن چنین فردی، حتی فتوای مراجع هم لازم نیست و قتل دشنام دهنده به مقدسات دینی واجب است.»(امانی، ۱۳۹۶).

شاید اهمیت قتل منصور از نظر ضاربان از این جهت بود که به مبارزه نیروهای مذهبی روحیه بخشید و فرصتی فراهم آورد تا این نیروها در میان نیروهای مخالفان رژیم اهمیت خاصی بیابند و با اتحاد با آن ها، پتانسیل مبارزه با رژیم را افزایش دهند « ما دیده بودیم که ترور هژیر و رزم آرا، آثار مثبت زیادی بر نحوه انتخابات مجلس شانزدهم و ملی شدن صنعت نفت گذاشته بود و لذا این تفکر در من و اخوی و شهید عراقی، بیش از دیگران بود که باید چند نفر، از جمله منصور، از سر راه

نهضت برداشته شوند و رژیم با دیدن چند ضربه اساسی، در موضع انفعال قرار بگیرد. پس از تبعید امام، هیچ حرکت اعتراضی‌ای شکل نگرفته بود.» (امانی، ۱۳۹۶).

ترور منصور به عنوان یکی از عوامل مؤثر رژیم، اهمیت بیشتری به طرح ترور او می‌داد. منصور بر خلاف رزم آرا، مورد توجه دربار بود. منصور این ویژگی را هم داشت که در شمار روشنفکران بود از این حیث، شاه او را دارای وجهه‌ای فوق‌العاده مثبت برای تقویت مشروعیت رژیم در میان قشر روشنفکر جامع می‌دانست. علاوه بر این، منصور سال‌ها در کمیته‌ی «اصل چهار و شورای عالی اقتصاد به کسب تجربه در زمینه مسائل اقتصادی و اجتماعی پرداخته بود و از این جهت، در میان اکثر نخست‌وزیران گذشته کم‌نظیر بود. مجموعه این توانایی‌ها و ویژگی‌ها سبب شده بود که منصور یکی از عوامل ارزشمند رژیم محسوب شود که ترور او را از نظر ضارب‌ان حاین اهمیت می‌ساخت؛ چرا که از سال ۱۳۳۴ که فداییان اسلام در پی ترور نافرجام علماء دستگیر شدند، مبارزه جدی علیه دچار رکود شده بود و به جز تظاهرات ۱۵ خرداد، تقریباً مخالفت جدی علیه صورت نگرفته بود. در واقع، سرکوب تظاهرات با رژیم حاکم هویت و قدرت بیشتری برای دفع مخالفان داده بود و دولت‌های حاکم جسارت یافته بودند (فیضی، ۱۳۸۳).

هاشم امانی از اعضای هیئت‌های مولفه بر این مساله به عنوان علت ترور منصور تصریح دارد: «با کشتار فجیعی که رژیم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به راه انداخت، همه مبارزان احساس می‌کردند که دیگر با سخنرانی و پخش اعلامیه و موعظه نمی‌توان با این رژیم سفاک مقابله کرد و به این شکل بود که به فکر مقابله جدی‌تر افتادند. کشتار ۱۵ خرداد و پس از آن تبعید امام موجب گردید که جو سنگین اختناق و رعب و وحشت بر کشور سایه بیفکند و بخش اعظم مبارزان از ادامه راه دل‌سرد و ناامید شوند. رژیم هم احساس می‌کرد دستش برای قتل عام مبارزان بازتر شده است.» (امانی، ۱۳۹۶).

در هر صورت، ترور منصور نه مورد تأیید امام خمینی و خط اصلی مبارزات انقلابی مردم بود و نه اینکه توانست نتایجی که عوامل ترور تصور می‌کردند در اثر این حرکت روی خواهد داد، به بار آورد.

## ۶. انسداد سیاسی؛ خشونت سازمان یافته گروه‌های چپ

تصور بن‌بست در مبارزه مسالمت‌آمیز علیه رژیم پس از کشتار ۱۵ خرداد ۴۲ باعث شد برخی گروه‌ها به روش مبارزه خشونت‌آمیز، حرکت‌های چریکی و ترور روی بیاورند. چریک‌های فدایی خلق از جمله این گروه‌ها بود که از ادغام دو گروه دیگر به ترتیب گروه دانشجویی بیژن جزنی با

ریشه توده‌ای در تهران و گروه تحت رهبری مسعود احمدزاده و امید پرویز پویان با گرایش‌های ملی در سال ۱۳۴۹ تشکیل شد. حادثه سیاهکل اوج و در عین حال فرود فعالیت‌های مبارزاتی این سازمان بود. در این حادثه اعضای فدائیان برای آزاد ساختن یکی از اعضای این سازمان از دست ژاندارمری محل، جهت جلوگیری از لو رفتن اطلاعات سازمانی، به پاسگاه سیاهکل حمله کردند که با واکنش سریع و شدید حکومت مواجه شدند به گونه‌ای که بیشتر اعضای این سازمان در ماه‌های بعد یا دستگیر شدند یا کشته (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۴۵۱).

سازمان چریک‌های فدایی خلق سازمانی مارکسیست - لنینیست بود. علی‌القاعده باید به آموزه‌های لنین در باب مبارزه مسلحانه و ترور توجه می‌کرد ولی چنین نبود. لنین از ترور حداکثر به عنوان شیوه‌ای از مبارزه سیاسی در شرایط خاص یاد کرد ولی تأکید داشت قتل سیاسی هیچ وجه مشترکی با عمل قهرآمیز یک انقلاب خلقی ندارد. از نظر لنین ترور توطئه گروه‌های روشنفکری است که در نتیجه فقدان شرایط مقدماتی قیام صورت می‌پذیرد (برای مطالعه بیشتر رک. نادری، ۱۳۸۸).

نگاه سازمان چریک‌های فدایی خلق به ترور دقیقاً در تقابل آشکار با نگاه لنین به این پدیده قرار داشت. چریک‌ها گمان می‌کردند که با ترور افراد منفور، مردم سیاسی خواهند شد و به مبارزه مسلحانه روی خواهند. بی‌اعتنایی چریک‌های فدایی به این کلیدی‌ترین آموزه لنین از آنجا ناشی می‌شد که فکر می‌کردند به محض اینکه گلوله‌ای از سلاح چریک‌ها به سوی حکومت شلیک شود، مردم که به اندازه کافی سیاسی هستند و از دیکتاتوری به فغان آمده‌اند به سرعت در پشت سر این پیشاهنگان صف آرایی خواهند کرد. چریک‌ها چون از ترور عناصر منفور رژیم که می‌توانست نشانی از ضربه پذیر بودن رژیم باشد ناتوان بودند به ترورهایی دست زدند که هیچ‌گونه پژواکی در جامعه نمی‌یافت. به هر حال، اسلحه چریک باید شلیک کند، اگر عناصر منفور در دسترس نبودند این شلیک باید به سوی کسانی باشد که احتمال خیانت آنان داده می‌شود.

کشته شدن رهبران سازمان در تیرماه سال ۵۵ و گسستن شیرازه سازمان و وقوع انشعاب، دیگر توانی برای سازمان باقی نگذاشت. باعث کنار گذاشتن عملیات نظامی و ترور از سوی چریک‌ها شد (نادر توسلی، ۱۳۹۰: ۱۸۸-۱۸۵). ترورهای این سازمان عملاً تأثیر چشم‌گیری در پیروزی حرکت انقلابی مردم ایران نداشت. اگرچه آبراهامیان معتقد است ضربه نهایی را بر پیکر رژیم پهلوی سازمان‌های چریکی و حزب توده وارد ساخت. زمانی که در جمعه شب مصادف ۲۰ بهمن گارد شاهنشاهی برای سرکوب شورش همافران و دانشجویان افسری در پادگان نزدیک میدان ژاله وارد

عمل شد. سازمان‌های چریکی به کمک دانشجویان شتافته گارد شاهنشاهی را به عقب راندند. بعد از ظهر ارتش اعلام بی‌طرفی کرد و انقلاب پیروز شد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۴۸۹).

سازمان مجاهدین خلق یکی دیگر از گروه‌های تروریستی است که در دوره پهلوی دوم شکل گرفت. این سازمان در راستای مبارزه با رژیم پهلوی در دهه ۴۰ شمسی به وجود آمد و مشی مبارزه مسلحانه و چریکی را براساس ایدئولوژی اسلامی تحت تأثیر اندیشه‌های چپگرایانه مارکسیستی برگزید. اما با عجزین شدن الگوهای مبارزاتی مارکسیستی در ساختار عقیدتی سازمان، تغییر ایدئولوژیک از اسلام به مارکسیسم در اواسط دهه ۵۰ در سازمان به وجود آمد (جاودانی مقدم، ۱۳۹۰: ۱۲۷). بنابراین از میان نیروهای مذهبی، هیأت‌های مؤتلفه و حزب ملل اسلامی و از میان نیروهای غیرمذهبی، چریک‌های فدایی خلق و چند گروه دیگر چپ‌گرا به مبارزه مسلحانه علیه رژیم پهلوی پرداختند (نجاتی، ۱۳۷۲: ۳۹۷).

بر این اساس، سازمان در سال ۱۳۴۷ خط مشی خود را تحت تأثیر تجربیات انقلابیون کمونیستی، بر محور توده‌ای کردن مبارزه و ایستادگی در مقابل جو پلیسی برای شکستن سد یأس و از بین بردن ثبات سیاسی رژیم از طریق عملیات مسلحانه آغاز کرد و تأکید کرد که پیروزی نهایی و جنگ‌های چریکی امکان‌پذیر است. لذا ارتش آزادیبخش از طریق سازمان برای تدارک عملیات مسلحانه گروه‌های تیمی اطلاعات و تدارکات تشکیل داد و برای فراگیری فنون نظامی با سازمان آزادیبخش فلسطین ارتباط برقرار کرد و در این چارچوب برخی از اعضای سازمان به اردوگاه‌های فلسطینی در کشورهای عربی مانند سوریه، لبنان و اردن اعزام شدند (احمدی روحانی، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۱).

پیش از نخستین عملیات نظامی که برای مراسم جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی تنظیم شده بود اکثر رهبران و اعضای سازمان در شهریور سال ۱۳۵۰ دستگیر شدند. در این میان تمامی اعضای کمیته مرکزی سازمان به جز مسعود رجوی اعدام شدند. این وضعیت عملاً سرآغاز دوره دوم فعالیت سازمان مجاهدین خلق یعنی بازسازی و ۱۳۵۰ بود. دستگیری گسترده اعضا و کادر رهبری سازمان در شهریور ۱۳۵۰ ضربه‌ای اساسی به این سازمان وارد کرد اما به رغم اعدام هسته مرکزی سازمان، در فاصله سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ با بازسازی سازمان با مرکزیت جدید، عملیات‌های مختلف نظامی‌ای مانند نبرد خیابانی، بمب‌گذاری در اماکن مهم دولتی و ترور شخصیت‌های نظامی توسط سازمان صورت گرفت به گونه‌ای که تا سال ۱۳۵۵، بیش از ۴۰ مورد اقدام مسلحانه که شامل بمب‌گذاری و

ترور می‌شد، توسط سازمان انجام شد که بسیاری از این اهداف، اماکن و مستشاران آمریکایی بودند(راستگو، ۱۳۸۴: ۳۷-۳۱).

اقدام سازمان به ترور سه مستشار آمریکایی در شهریور ۱۳۵۵، در راستای استراتژی مبارزه مسلحانه، باعث تمرکز ساواک بر فعالیت‌های سازمان در اوایل ۱۳۵۶ و رکود جنبش و مبارزه مسلحانه شد. این تشتت و پراکندگی باعث شد سازمان مجاهدین (شاخه اکثریت) تأثیری در فرایند پیروزی انقلاب اسلامی نداشته باشد؛ تنها پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن با انتشار بیانیه‌ای برای اولین بار از انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی(ره) حمایت کند.

با توجه به اینکه سازمان (شاخه اقلیت) انقلاب اسلامی را در مرحله ضد امپریالیستی قلمداد می‌کرد اندک اعضاء خود را از حضور در تظاهرات برحذر می‌داشت. در نگرش سازمان، امام خمینی فردی بود که اگر چه در این مرحله در بسیج و حرکت توده‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند اما قادر به ادامه آن تا پیروزی نهایی نیست و در مرحله بعد ناگزیر به سازش با امپریالیسم خواهد بود. بنابراین سازمان مأموریت اصلی خود را آمادگی برای رویارویی با روحانیت در آن مرحله تعریف کرده بود (میرعلی محمدی، ۱۳۷۲: ۲۷۳).

مهمترین ترورهای سیاسی در دوره قاجاریه و پهلوی (سفیری، ۱۳۷۹: ۲۸-۳۱)

نام و نام خانوادگی	سمت	سال ترور
قائم مقام فراهانی	صدر اعظم و نویسنده	۱۲۵۱ ه. ق
میرزا تقی خان امیر کبیر	صدر اعظم	۱۲۸۶ ه. ق
ناصر الدین شاه	پادشاه قاجار	۱۲۷۵ ه. ق
ستار خان	مشروطه خواه	۱۲۸۹
میرزاده عشقی	شاعر و روزنامه نگار	۱۳۰۳
عبدالحسین تیمور تاش	وزیر دربار معزول	۱۳۱۲
سردار اسعد	مشروطه خواه	۱۳۱۳
سید حسن مدرس	روحانی و نماینده مجلس	۱۳۱۶
نصرت الدوله فیروز	وزیر و سفیر سابق	۱۳۱۶
فرخی یزدی	شاعر و روزنامه نگار سابق	۱۳۱۸
تقی ارانی	فعال سیاسی چپ گرا	۱۳۱۸
سید احمد کسروی	نویسنده و وکیل دادگستری	۲۰ اسفند ۱۳۲۴
محمد مسعود	روزنامه نگار	۲۳ بهمن ۱۳۲۶
عبدالحسین هژیو	نخست وزیر سابق و وزیر دربار	۱۳ آبان ۱۳۲۸

۱۶ اسفند ۱۳۲۹	نخست وزیر	سپهبد حاج علی رزم آرا
۲۵ بهمن ۱۳۳۰ و ۱۹ آبان ۱۳۳۳	وزیر خارجه مصدق	سید حسین فاطمی
۱۳۳۲	رئیس شهربانی دولت مصدق	سرتیپ افشار طوس
۲۵ آبان ۱۳۳۴	نخست وزیر	حسین علاء
۱۳۴۳	نخست وزیر	حسنعلی منصور
۱۸ مرداد ۱۳۴۹	رئیس ساواک	سپهبد تیمور بختیار
۱۸ فروردین ۱۳۵۰	دادستان ارتش	سپهبد رضا فریسو
۳۰ فروردین ۱۳۵۴	رئیس سازمان چریک‌های فدایی خلق	بیژن جزینی
۱۳۵۵	مستشاران آمریکایی	رابرت کرون، کانزل و اسمیت

### نتیجه‌گیری

جامعه ایران در بخش بزرگی از زندگی یک قرن اخیر خود، تجربه غیر متعارفی را در آنچه که به سیاست و قدرت دولتی مربوط می‌شود، زندگی و درونی کرده است. یعنی گروهی به‌طور غیر مشارکتی، قدرت سیاسی را در دست داشته‌اند و کسانی دیگر نیز به عنوان اپوزیسیون، برای کسب این قدرت مبارزه کرده‌اند، در نتیجه رادیکالیسم، تنش، خشونت و پرخاشگری، رویارویی دائمی و سرکوب و یا افشاگری و مقاومت عناصر اصلی و هنجارهای مسلط فرهنگ و پراتیک سیاسی ایران را تشکیل می‌داده‌اند.

در بازخوانی تاریخ یک قرن گذشته ایران، می‌توان از چند منبع اصلی خشونت شامل خشونت حاکمیت سیاسی، نیروهای اپوزیسیون، فعالیت‌های نظامی خارجی نام برد که، هر یک به اشکال گوناگون فرهنگ خشونت و ترور در ایران را تغذیه کرده‌اند. اولین منبع فرهنگ خشونت و ترور در ایران، نهاد دولتی است که، در بخش بزرگی از تاریخ یک قرن گذشته ایران، از طریق سوء استفاده گسترده و دائمی از انحصار خشونت «مشروع» و در نتیجه اعمال زور «غیرمشروع» در برابر جامعه و مخالفان خود قدرت سیاسی را باخودکامگی در اختیار خود نگاه داشته و از رعایت قواعد مردمسالارانه در زندگی سیاسی سرباز زده است. حکومت ۱۶ ساله رضاشاه، دوران باز تولید فرهنگ خشونت دولتی، در قالب نهادهای مدرن امروزی است. رضاشاه و بسیاری از نزدیکان وی، با توجه به وضعیت نابسامان و هرج و مرج نظام گسیختگی کشور «نظم» و «امنیت» و «پیشرفت» را، در

برابر دموکراسی و مشارکت می‌گذاشتند. دوره ۱۲ ساله پس از کناره‌گیری رضا شاه، با وجود بازگشت نسبی دموکراسی و شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و سیاسی پر دامنه، خالی از خشونت سیاسی نیست. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز دوران جدیدی از ترور و خشونت نهاد سیاسی است که در این فضا است که با بازسازی سازمان جدید امنیتی، اذیت و آزار فعالین سیاسی مخالف، در سطحی وسیع‌تر و اشکالی دیگر ادامه می‌یابد.

در رابطه با مولفه نقش فرهنگ سیاسی جریان‌های مختلف در بازتولید خشونت سیاسی، نخستین تجربه خشونت از پایین و ترور در جامعه معاصر ایران، ترور ناصرالدین شاه توسط میرزا رضای کرمانی بود؛ اما استفاده از ترور و اعمال خشونت‌آمیز به دوره بعد از انقلاب مشروطیت مربوط می‌شود. از جمله این افراد حیدرخان از رهبران کمونیست و انقلابی دوران مشروطیت است. در کنار نیروهای چپ که از راههای خشونت‌آمیز بهره می‌گرفتند، باید از حرکت نواب صفوی یاد کرد. ترور کسروی، هژیر وزیر دربار و رزم آرا نخست وزیر وقت و یا دکتر زنگنه استاد دانشگاه و وزیر پیشین فرهنگ از جمله اقدامات خشونت‌آمیز این گروه در حوزه سیاسی بود. فدائیان اسلام و هیات‌های مولفه اسلامی، جنبش‌های سیاسی اسلام‌گرا در ایران بودند به دفاع آشکار از ترور و نابودی «دشمنان دین» و کاربرد زور و خشونت برای جلوگیری از بی‌دینی روی آورد. در این چهارچوب، توانست حمایت علنی یا ضمنی برخی از شخصیت‌های روحانی را، نیز جلب کند و از آن‌ها حکم قتل برخی از قربانیان خود را بگیرد. در سال‌های ۱۳۴۰ شمسی در ایران، شاهد گسترش مبارزات مسلحانه در میان گروه‌های چپ‌گرا و مذهبی هستیم. برخی روشن‌فکران در این سال‌ها هم خود را با جنبش مسلحانه همراه کردند و کار تدارک توشه تئوریک و فرهنگی را به عهده گرفتند.

منبع دیگر ترور و خشونت در ایران عوامل بیرونی و دخالت مستمر نیروهای خارجی است که در تاریخ ایران، به صورت یک عامل مهم همواره وجود داشته است. چون اشغال ایران در دو جنگ جهانی اول و دوم و کودتاهای اسفند ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲.

فرضیه اصلی این پژوهش عبارت است از تأثیرگذاری مقطعی ترور و روش‌های خشونت‌آمیز کنش سیاسی بر روند تحولات سیاسی در دروه پهلوی دوم و بازتولید خشونت در میان مدت و بلند مدت. به نظر می‌رسد در نبود ساختارهای و مکانیسم‌های سیاسی نهادینه شده برای حل و فصل اختلافات و منازعات سیاسی، ترور و خشونت تا حدی مسیر شخصیت‌ها و جریان‌های رادیکال



برای پیشبرد اهداف و آمال سیاسی و ایدئولوژیک خود را به طور مقطعی فراهم آورده است. با این حال، این ظاهر ماجراست و بازتولید خشونت و ترور در نهایت دامن خود این جریان‌ها را گرفته و به ابزاری علیه خود آن‌ها تبدیل شده است.

## منابع

- ازغندی، علیرضا (۱۳۹۴)، *تاریخ روابط خارجی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷*، چاپ هفدهم، تهران: قومس.
- اسماعیلی، مهدی (۱۳۸۹)، «پیشگیری از تروریسم در ایران»، *مطالعات پیشگیری از جرم*، شماره ۱۴، بهار، صص ۱۵۸-۱۳۱.
- اسماعیلی، حمید (۱۳۹۰)، *تروریسم علیه انقلاب*، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- اکبری، حسین (۱۳۹۰)، «علل رشد رو به تزاید تروریسم در نیم قرن اخیر و راهکارهای مقابله با آن» در کتاب *تروریسم مفهوم شناسی و مبانی نظری*، تهران: مجمع جهانی صلح اسلامی.
- امانی، هاشم (۱۳۹۶)، *گذری و نظری بر حاشیه و متن اعدام انقلابی حسنعلی منصور*، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۸)، *ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۸۲)، «سپهبد حاجعلی رزم آرا رازی ناگشوده»، *مجله بخارا*، شماره ۳۲، مهر و آبان، صص ۱۸۹-۱۶۹.
- آشوری، داریوش (۱۳۶۶)، *دانشنامه سیاسی*، تهران: سهروردی.
- بگماز، زینب (۱۳۹۰)، «بررسی مصادیق تروریسم در فقه شیعه و حقوق کیفری جمهوری اسلامی» در کتاب *تروریسم علیه انقلاب*، گردآوری حمید اسماعیلی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- بیگدلی، علی (۱۳۷۷)، *ترورهای سیاسی در تاریخ ایران معاصر*، تهران: انتشارات سروش.
- بیگدلی، علی (۱۳۸۵)، «ترور در ایران و جهان»، *زمانه*، شماره ۵۱، آذر، صص ۲۸-۲۱.
- پرتوی، اصغر (۱۳۷۴)، «بحران هویت و سیاست‌های توسعه در ایران»، *فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)*، شماره ۱، صص ۸۸-۶۱.

توسلی، نادر (۱۳۹۰)، «بررسی رفتار تروریستی و زمینه‌های آن در سازمان چریک‌های فدایی خلق» در کتاب **تروریسم علیه انقلاب**، گردآوری حمید اسماعیلی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

جاودانی، مهدی (۱۳۹۰)، «بررسی پیشینه، عملکرد تروریستی و تحول ماهیتی و کارکردی سازمان مجاهدین خلق» در کتاب **تروریسم علیه انقلاب**، گردآوری حمید اسماعیلی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

حاتمی، محمدرضا (۱۳۹۰)، «تروریسم از دیدگاه اسلام»، **تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، شماره ۶، بهار، صص ۴۷-۲۵.

حاضری، علی محمد و محمدی، نعیم (۱۳۹۱)، «تروریسم به مثابه یک جنبش اجتماعی جدید در مواجهه با دموکراسی»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال هفتم، شماره ۲۶، بهار، صص ۲۰۴-۱۷۵.

حسینیان، روح‌الله (۱۳۸۴)، **نقش فدائیان اسلام در تاریخ معاصر ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

حیدری، اصغر (۱۳۸۶)، «سرنوشت کاپیتولاسیون در ایران»، **مجله زمانه**، شماره ۵۶، اردیبهشت، صص ۶۱-۵۵.

خامه‌ای، انور (۱۳۸۱)، **شاه‌کشی در ایران و جهان، جامعه‌شناسی و تاریخ تروریسم**، تهران: انتشارات چاپ پخش.

خداپرست، ارسطو (۱۳۸۷)، «نقش امیر اسدالله علم در ترور سپهبد رزم آرا»، **مجله حافظ**، شماره ۴۹، فروردین، صص ۵۹-۵۸.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۴)، **لغت‌نامه دهخدا زیر نظر دکتر معین**، تهران: دانشگاه تهران.

راستگو، علی اکبر (۱۳۸۴)، **مجاهدین خلق در آینه تاریخ**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

رایش، والتر (۱۳۸۱)، **ریشه‌های تروریسم**، ترجمه سید حسین محمدی نجم، تهران: انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دوره عالی جنگ

روحانی، فواد (۱۳۵۳)، **تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران**، تهران: امیر کبیر

زارع، سمیه (۱۳۸۴)، «مغلطه تروریسم»، **همشهری ماه**، شماره چهارم.

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (۱۳۸۵)، سازمان مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام ۱۳۸۴، تهران: انتشارات موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

سفیری، مسعود (۱۳۷۹)، کالبدشکافی خشونت، تهران: نشر نی.

سلیمانی، رضا (۱۳۹۰)، «نقدی و اساسانه بر مفهوم سازی گفتمان غربی از تروریسم» در کتاب: تروریسم علیه انقلاب، گردآوری حمید اسماعیلی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

سمیعی، علیرضا و سالکی، عبدالکریم (۱۳۹۴)، «ترور، تروریسم و تروریسم دولتی»، نشریه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۹۹، بهار، صص ۸۹-۷۲.

شمس آبادی، حسن (۱۳۸۹)، « کاپیتولاسیون و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی اعدام انقلابی حسنعلی منصور»، مجله پانزده خرداد، شماره ۲۴ و ۲۵، تابستان و پاییز، صص ۴۲۶-۳۹۵. طلوعی، محمود (۱۳۷۷)، هفت پادشاه، ج ۱، تهران: نشر علم.

طیب، علیرضا (۱۳۸۲)، تروریسم، تهران: نشر نی.

طیب، علیرضا (۱۳۸۰)، «زرفنا: تروریسم در فراز و فرود تاریخ»، مجله راهبرد، شماره ۲۱، پاییز، صص ۶۷-۵۳.

عاقلی، باقر (۱۳۹۰)، نخست وزیران ایران، تهران: انتشارات جاویدان.

عالی پور حسن (۱۳۸۹)، «نسبیت مفهومی تروریسم از نگاه فقه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۵۰، زمستان، صص ۱۵۲-۱۱۹.

عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲)، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران: نشر البرز.

فیضی، سیروس (۱۳۸۱)، چالش مشروعیت در رژیم شاه و قتل نخست وزیران، تهران: مرکز اسناد.

مقدم، کاظم (۱۳۹۰)، خشونت قانونی، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (نشر عروج).

موسوی خمینی، امام سید روح الله (۱۳۷۵)، صحیفه امام خمینی، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

میرعلی محمدی، محمد(۱۳۷۲)، «بررسی موضع احزاب و گروه‌های چپ گرا در جریان شکل‌گیری پیروزی انقلاب اسلامی»، رساله کارشناسی ارشد دانشگاه تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

نادری، محمود(۱۳۸۸)، چریک‌های فدایی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷، ج ۱ تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

نجاتی، غلامرضا(۱۳۷۷)، مصدق سال‌های مبارزه و مقاومت، تهران: رسا.

نجف زاده، مهدی؛ مختاری، مریم؛ احمدوند، سلمان و احمدوند، ایمان(۱۳۹۳)، «بازخوانی دیالکتیک ترغیب و فشار ساختاری ترور در فرقه‌ی اسماعیلیه‌ی نزاری(بر اساس تبیین چهارگانه‌ی اسملسر)»، تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان، صص ۱۷۶-۱۵۱.